

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه	پیاده‌سازی

کربلا، عاشورا، امام حسین علیه السلام، گریه و سوگواری (۴)^۱

کلیدواژگان: آفرینش، آب ولایت، طینت، طبیعت، شراب طهور، حجت خدا، عاشورا، هفتم محرم، عطش به خالق، عطش ظاهری و باطنی، محبت، شاخصه‌ی عشق حقیقی، شوق وصال، انس، خوف، ذکر، حزن و سرور، ایثار، رضا، تولی و تبری، رهایی از خودخواهی، حسن‌ظن، تنعم در طاعت، آرامش، یگانگی.

🌸 همه‌چیز از آب آفریده شده است. ماهی که از آب آفریده شده و غذایش آب است و در آب غوطه‌ور است، دائم می‌گوید: آب، آب. جویبارها رودها را می‌جویند و رودها دریا را و دریاها اقیانوس را. اقیانوس‌ها هم آب، آب می‌کنند و سر به آسمان برمی‌دارند. مخلوق که هستی‌یی جز هستی خالق ندارد، یکپارچه عطش به خالق است.

اگر به آیات قرآن کریم و فرمایشات ائمه‌ی طاهرین علیهم السلام مراجعه کنیم، می‌بینیم حقیقت امر همین است. در واقع آفرینش عالم از ماء صورت گرفته؛ البته این ماء که در احادیث هست، همه به معنای H₂O که می‌نوشیم نیست؛ بلکه حقیقتی است که در مرتبه‌ی نازله‌ی خود در عالم ناسوت به شکل همین مایع نوشیدنی درآمده؛ اما در مراتب بالاتر صورت‌های کامل‌تر و بلندتری دارد. لذا وقتی در آیات قرآن نگاه می‌کنید، قرآن کریم درباره‌ی آغاز آفرینش که هنوز آسمان‌ها و زمین آفریده نشده، می‌فرماید: **وَكَانَ**

۱. مهدی‌طیب، مصباح‌الهدی، ص ۲۹۹، ف ۱ - ص ۳۰۰، ف ۱.

عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ:^۲ عرش پروردگار یعنی آن قلمرو حکومت حضرت حق بر ماء بود؛ بر آب بود. یقیناً این ماء، آبی که امروز می‌شناسیم نیست؛ ماده‌ای است که همه‌ی عالم از آن آفریده شده. به روایات اهل بیت علیهم‌السلام که مراجعه کنید باز می‌بینید آفرینش را از یک ماء بیان می‌کنند؛ بعد آن ماء به دو شاخه تقسیم می‌شود؛ مائی که عذب فرات است و مائی که ملح اجاج است؛ آن آب شیرین گوارا و آن آب تلخ و گزنده و شور. این دو آب دست‌مایه‌ی اول آفرینش می‌شود. موجوداتی از ماء عذب فرات و موجوداتی از ماء ملح اجاج آفریده می‌شوند. بعد این دو ماء با هم مخلوط می‌گردند و از مخلوط آنها نیز موجوداتی ایجاد می‌شوند. شبیه روایاتی که در بحث طینت داریم که طینت علیّینی، و طینت سجّینی و بعد مزج طینت‌ها و امثال اینها، در قالب ماء هم بیان شده است؛ بنابراین ماء الزاماً به معنای H₂O نیست.

حقیقت ماء در عالم حقیقت، ولایت است و ماء در همه‌ی مراتب وجودیش در واقع تنزیل ولایت است. لذا این آبی هم که ما می‌نوشیم، تنزیل ولایت است؛ مرتبه‌ی نازل‌ه‌ی آن حقیقتی است که به این شکل در عالم طبیعت ظهور کرده است؛ لذا همه‌ی موجودات زنده از آب آفریده شده‌اند. قرآن فرمود: **وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ:**^۳ هر چیز زنده‌ای حیاتش را از ماء دارد. حالا اگر این **كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ** را بالاتر از عالم طبیعت ببریم، گرچه ذهن اول سراغ عالم طبیعت می‌آید، می‌گوید بله پیشینه‌ی همه‌ی موجودات زنده به آب برمی‌گردد، حتی در دانش زیست‌شناسی هم همین را قائلند و معتقدند که اولین جوانه‌های حیات در آب زده شد؛ آمیب‌ها یا حتی قبل از آنها شکل‌های بسیط‌تر حیات، اسیدآمینها، در محیط‌های مایع شکل گرفتند و به تدریج براساس نظریه‌های مختلفی که چرخه‌ی به وجود آمدن موجودات را تبیین می‌کند، موجودات تک‌سلولی و بعد پرسلولی به وجود آمدند. این مال عالم طبیعت است. در حالی که آیه‌ی **وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ**، معلوم نیست فقط مال عالم طبیعت باشد. اگر حیات در عالم ملکوت

۲. سوره‌ی هود، آیه‌ی ۷.

۳. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۳۰.

هم هست، در عالم جبروت هم هست، در همه‌ی عوالم، حیات از ماء سرچشمه گرفته است؛ منتها آن ماء همان‌طور که عرض کردم H₂O نیست؛ مراتب بالاتر ماء است.

به یک تعبیر اگر بخواهیم جمع بزنیم، به این معنی است که همه‌ی حیات میوه‌ی ولایت است. هر موجود زنده و ذی‌حیاتی به ولایت زنده است. حالا مراتب این تنزیل ولایت در عالم ظاهر و در مراتب مختلف عوالم وجود، به شکل‌های گوناگونی ظهور کرده است. در مورد عالم ظاهر یا طبیعت، فرمود: **وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ**^۴ خدا هر موجود جنبنده‌ای را از آب آفرید؛ همه‌ی موجوداتی که حرکت دارند؛ حالا چه حرکت به‌شکل میکروب‌ها، باسیل‌ها، ویروس‌ها و ریزترین شکل‌های موجودات جنبنده تا برسیم به موجودات عظیم؛ همه‌ی اینها را قرآن کریم فرمود: **وَ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ**: همه‌ی اینها را خدای متعال از آب آفرید. انسان را هم از آب آفرید. **وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا**^۵؛ منتها همان‌طور که عرض کردم ماء معانی بلندتری هم دارد. این مائی که حیات آسمان‌ها و زمین از آن نشأت گرفته، **وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا**^۶، این آبی که خدا از سماء یعنی عالم بالا فرستاد، [فقط H₂O نیست]. این را هم قبلاً خدمتتان عرض کرده‌ام که سماء یا سماوات در قرآن الزاماً به‌معنی این فضای دربرگیرنده‌ی کرات آسمانی نیست. هر چیز مرتفعی نسبت به چیز پایین‌تر را می‌شود سماء گفت. مراتب و عوالم بالاتر از این عالم ظاهر را هم می‌شود سماء نامید؛ یعنی عالم ملکوت و عالم جبروت نسبت به عوالم پایین‌تر از خودشان سماء هستند؛ و عوالم پایین‌تر، ارض آن عوالم است. **وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا**: آبی که خدای متعال از سماء فرستاد و زمین را بعد از اینکه مرده بود زنده کرد.

۴. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۴۵.

۵. سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۵۴.

۶. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۶۴.

کاربرد ماء را با جلوه‌های معنویش هم می‌توانید در قرآن ببینید. برای مثال فرمود: **وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَي الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا**^۷ اگر اینها بر طریقت استقامت داشته باشند، در طریق بندگی حضرت حق و در طریق پیروی از اولیاء خدا استقامت داشته باشند، **لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا**، به آنها آب گوارایی خواهیم نوشاند. منظور از این آب گوارا هم یقیناً H₂O نیست؛ آن آبی که خدا می‌چشاند و می‌نوشاند، آن مائی که قرآن فرمود: خدا این ماء را طهور و مایه‌ی طهارت قرار داد و جای دیگر سخن از شراب طهور فرمود، شرابی که طهور و پاک‌کننده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: این شراب، شرابی است که وجود نوشنده-اش از هرچه غیر خداست پاک می‌شود؛ پس شراب طهور شرابی است که انسان را از هر چه غیر خداست پاک می‌کند. جای دیگر فرمود: ما آب را طهور قرار دادیم. حالا اینجا هم فرمود: **وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَي الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا**؛ اگر اینها در طریقت پایمردی و ثبات قدم نشان دهند، آب گوارای ولایت را در کام آنها می‌ریزیم. شراب گوارای ولایت را به آنها خواهیم نوشاند. این جلوه‌ی دیگری از ماء در قرآن است.

جای دیگری هم قرآن کریم فرمود: **قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْحَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ**^۸ بگو اگر آب شما فرو رود، از دسترس شما خارج شود، چه کسی برای شما آب گوارا خواهد آورد؟ ذیل این آیه روایات متعددی داریم که فرموده‌اند: مقصود از این ماء وجود حجّت خدا حضرت بقیةالله‌الاعظم ارواحنفاذ است. این ماء معین وجود مقدّس حضرت مهدی‌ارواحنفاذ است. حال می‌توانید گستردگی ماء را در ذهنتان تصوّر کنید. فرمود: همه چیز از آب آفریده شده است. ماهی که از آب آفریده شده و غذایش آب است و در آب غوطه‌ور است، دائم می‌گوید: آب، آب. اصلاً همه‌ی وجود ماهی از آب است.

۷. سوره‌ی جن، آیه‌ی ۱۶.

۸. سوره‌ی مُلک، آیه‌ی ۳۰.

تخم ریزی که ماهی ماده می‌ریزد، چه موقع به شکل یک ماهی بزرگ درمی‌آید؟ چه خورده که بزرگ شده؟ آب خورده است. همه‌ی وجودش در واقع از آب است. غذایی هم که می‌خورد آب است. داخل آب هم غوطه‌ور است؛ اما با این حال دهان ماهی‌ها را نگاه کنید. چه می‌گویند؟ آب، آب، آب... دنبال آب می‌گردند. با اینکه وجودش از آب آفریده شده، غذایش هم آب است، در آب هم غوطه‌ور است، اما باز هم دنبال آب می‌گردد. جویباری که این ماهی در آن شناور است هم صدایی می‌دهد که می‌گوید: آب، آب، آب... جویبارها هم دنبال آب می‌گردند؛ اینها هم دنبال چیزی می‌روند. جویبارها می‌روند و به رود می‌ریزند. خودشان را به آب بزرگتر می‌رسانند. رود هم که حرکت می‌کند، می‌خروشد و می‌گوید: آب، آب، آب... می‌خروشد و حرکت می‌کند. رود هم نایستاده، دارد دنبال چیزی می‌رود؛ دنبال آب می‌رود. رود هم به دریا می‌ریزد و خودش را به آب بزرگتر می‌رساند. دریا موج برمی‌دارد؛ موج‌های دریا که می‌خروشد چه می‌گوید؟ او هم آب می‌خواهد. دریا هم دنبال آب است تا خود را به اقیانوس می‌رساند و به اقیانوس وصل می‌شود. اقیانوس هم طلب آب می‌کند و تشنه‌ی آب است.

در برخی فیلم‌های مستند، صحنه‌های گردبادهای عظیمی را دیده‌ام که گاهی از اقیانوس‌های بزرگ می‌آید. آب اقیانوس همراه گردباد مثل قیف بزرگی بلند می‌شود و به آسمان می‌رود؛ یعنی اقیانوس هم دنبال آب می‌گردد. پس جویبارها رودها را می‌جویند و رودها دریا را و دریاها اقیانوس را. اقیانوس‌ها هم آب، آب می‌کنند و سر به آسمان برمی‌دارند. صحنه‌ی نازله‌ی آن حقیقت را دیده‌ایم. حالا مخلوق که هستی‌یی جز هستی خالق ندارد، یکپارچه عطش به خالق است. مثل ماهی که از آب آفریده شده بود، غذایش هم آب بود و در آب هم غوطه‌ور بود، اما آب می‌خواست و آب می‌طلبید؛ حالا همه‌ی هستی، همه‌ی آفرینش، هستی‌یی جز خالق ندارد. هستی منحصر در حضرت حق جلّ و علا است. هستی دومی در کنار هستی بی‌کرانه‌ی خدا قابل تصوّر نیست. خدا احد است؛ یعنی یکی‌یی است که دومی برایش قابل تصوّر نیست. و این خدای احدی که یکی است و دومی برایش قابل تصوّر نیست،

هستی‌یی برای غیر نگذاشت. هر چیزی را که هست می‌انگاریم، در واقع یک جلوه و نمود است. وجود منحصر به حقّ متعال است. عالم همه نمود است؛ همه جلوه‌هاست. پس هستی همه‌ی عالم، همان هستی خدای متعال است. عالم هستی‌یی جز هستی خالق ندارد. در برابر هستی خدا، هستی دیگری قابل نام بردن نیست. **لا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا**^۹ حالا مخلوق که هستی‌یی جز هستی خالق ندارد، یکپارچه عطش به خالق است. تصویر این حقیقت را در عالم ظاهر دیدیم. ماهی، آب آب می‌کند. جویبار، آب آب می‌کند و خودش را به رود می‌رساند. رود آب آب می‌کند و خودش را به دریا می‌رساند. دریا، آب آب می‌کند و می‌خروشد و خودش را به اقیانوس می‌رساند و اقیانوس هم آب آب می‌کند و سر به آسمان برمی‌داشت. این تصویر آن حقیقتی است که در عالم حقیقت وجود دارد. این عطشی است که همه‌ی عالم را گرفته است؛ همه‌ی عالم عطشناک خدای متعال است. عطشناک آن مبدأ اصلی و آن حقیقت وجود است. همه‌ی عالم این عطش را دارند.

در عالم ظاهر هم که نگاه کنید، در زندگی ما انسان‌ها همین عطش دیده می‌شود. هرکس تشنه‌ی چیزی است؛ حتی اهل ظاهر! یکی تشنه‌ی پول و ثروت است و دنبال آن می‌رود. عطشی در وجود اوست که به دنبال آن می‌رود؛ دنبال فرونشاندن عطش خود است. یکی تشنه‌ی قدرت است؛ تشنه‌ی پست و مقام است. او هم دارد دنبال آن چیزی می‌گردد که نسبت به آن عطشناک است. قبلاً برایتان توضیح داده‌ایم که حلاوت و جذابیّت همه‌ی اینها مال آن است که جلوه‌ی اسماء و صفات حضرت حقّ هستند. پول جلوه‌ی غناء خداست. پست و مقام و قدرت سازمانی جلوه‌ی قدرت حقّ متعال است. زیبایی‌هایی که در این عالم انسان‌های هنردوست را تشنه‌ی خود کرده، جلوه‌ی جمال حضرت حقّ است. هرچه در این عالم جذابیّت دارد، جلوه‌های اسماء و صفات حضرت حقّ است؛ و چون انسان در باطن خود تشنه و

۹. سوره‌ی جن، آیه‌ی ۱۸.

عطشناک، و طالب و خواستار خدای متعال است، اینها به دلیل شباهتی که با محبوب ناشناخته‌ی فطری انسان‌ها دارند، در کام انسان‌ها شیرین می‌آیند؛ جذابیّت و حلاوت دارند و انسان‌ها خواهان و عطشناک آنها می‌شوند. لذا هرکس تشنه‌ی هر چیزی است، فی‌الواقع دنبال حقیقتی می‌گردد که فطرتاً طالب اوست؛ منتها او را اشتباه گرفته است. مثل آن تالار آینه‌ای که محبوب صاحب‌جمال وسط آن ایستاده بود و عکس محبوب در آینه‌های تالار افتاده بود؛ هریک از این آینه‌ها جلوه‌ای از جمال معشوق را نمودار کرده بود؛ و انسان‌هایی که در نهاد خود عاشق آن محبوب بودند، چشمشان که به این آینه‌ها می‌افتاد، به دلیل شباهتش با آن معشوق برای اینها جذّاب بود و خواستار آن می‌شدند و گمان می‌کردند معشوقشان همین عکس داخل آینه است؛ ولی وقتی با تلاش و تقلاً خودشان را به آن می‌رساندند، می‌دیدند خیر! از معشوق خبری نیست! تکه‌ای شیشه است. باز به سمت آینه‌ی دیگری برمی‌گشتند و گمان می‌کردند آن یکی آینه، معشوقشان است... بنابراین همه‌ی انسان‌ها تشنه‌اند؛ تشنه‌ی پول، تشنه‌ی مقام، تشنه‌ی علم و دانایی، تشنه‌ی جمال و زیبایی؛ تشنه‌ی هر چیزی هستند فی‌الواقع تشنه‌ی خداوند؛ اما بعضی می‌خواهند تشنگی خود را با آب گل‌آلود دنیا برطرف کنند؛ یعنی خواسته‌اند با پول، تشنگی به غنای مطلق را که در وجودشان هست ارضا کنند. آن آب زلال را ندیده‌اند؛ سراغ آب گل‌آلود دنیا آمده‌اند.

در عالم انسانیّت هم همین است؛ در عالم انسانیّت هرکس شیفته و طالب رسیدن به بزرگتر است. خودتان را نگاه کنید؛ همین که بگویند یک انسان عارفِ اهل دلی پیدا شده، همه‌ی شما طالبید که او را بشناسید و بتوانید به محضرش راه پیدا کنید. همه‌ی انسان‌ها تشنه‌اند. خود آن عارف اهل دل چه؟ او تشنه نیست؟ او هم تشنه است. او هم دنبال این است که خودش را به یک ولیّ بزرگ خدای متعال برساند. آن ولیّ خدا هم می‌خواهد خودش را به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام برساند. اهل بیت علیهم‌السلام هم می‌خواهند خودشان را به خود خدا برسانند. این عطش در همه‌ی هستی فراگیر است؛ همه تشنه‌اند. این عالم، عالم عطش است و این عطش باطنی و حقیقی است. یک عطش ظاهری داریم که نسبت به

همین آب نوشیدنی است. همین عطش ظاهری هم خدا می‌داند چه چیز عجیب و بزرگی است. عطش، خیلی سنگین است. همین خبر عطش که می‌آید کمر انسان می‌شکند! همین که خبر می‌دهند آب قطع شده و آب نیست، فقط خبرش آمده و ما هنوز تشنه نشده‌ایم، ولی ببینید چه هول و هراسی همه را می‌گیرد. همه می‌گویند ای داد بیداد آب نیست! آب قطع شده! حالا چه کنیم؟ بگویند نان قطع شده، این قدر افراد را تکان نمی‌دهد؛ اما آب انسان را خیلی تکان می‌دهد. دیدن فرد تشنه هم انسان را خیلی تکان می‌دهد. تشنه! عطشناک! فرض کنید یک بچه‌ی کوچک که مثلاً سوار اتوبوس هستند و مسافرت می‌روند، به پدر و مادرش می‌گویند من آب می‌خواهم و آب هم در دسترسشان نیست. می‌گویند: عزیزم کمی صبر کن؛ اولین جایی که برسیم، آب می‌گیریم می‌خوریم. چند دقیقه می‌گذرد؛ بچه می‌بیند به آب نرسید؛ می‌گوید: مگر نشنیدید چه گفتم؟ من آب می‌خواهم! دو سه بار این طور آب بخواهد، همه‌ی اتوبوس را زیر و رو می‌کند. بچه‌ای که می‌گوید آب می‌خواهم و آب نیست، همه را منقلب می‌کند!

🌸 شب هفتم محرّم که اعلام شد آب را بر اصحاب و اهل بیت اباعبدالله علیه السلام بسته‌اند، اهل حرم هول کردند. حالا هم شب‌های هفتم محرّم که می‌گویند امشب آب بر اهل حرم بسته شد، شیعه هول می‌کند. هول غیر از خوف و ترس است. در خوف و ترس شخص کمی دوام می‌آورد؛ ولی وقتی هول آمد، بلافاصله از پا می‌افتد. (۲۴:۰۸)

همین خبرش آمد که آب را بستند، [اهل حرم هول کردند]. دیده‌اید که از شب اوّل محرّم که مجلس‌ها شروع می‌شود. حسینیه‌ها، تکیه‌ها و عزاداری‌ها هر شب یک روزه می‌خوانند. به شب هفتم که می‌رسد، روزه‌ی عطش خوانده می‌شود. خبر می‌آورند که امشب آب را بر خیام اباعبدالله علیه السلام بستند. همین خبرش، خدا می‌داند با انسان چه می‌کند! هول غیر از خوف و ترس است. در خوف و ترس شخص کمی دوام می‌آورد؛ ولی وقتی هول آمد، بلافاصله از پا می‌افتد. این عطش ظاهری است. همین عطش ظاهری در کربلا چه کرد؟! وقتی گفتند آب را بر خیمه‌های اباعبدالله علیه السلام بستند، همین ظاهر

عطش چه کرد! در حالی که این عطش حقیقتی هم داشت! تنها این آب ظاهری نبود که در کربلا نایاب شد. گفت:

از آب هم مضایقه کردند کوفیان خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

بودند دیو و دد همه سیراب و می مکید خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا

این آب ظاهری است؛ اما قحط آب باطنی هم بود؛ فقط قحط آب ظاهری نبود. اینکه وقتی می گویند آب قطع شد، شیعه هول می کند، می دانید مال چیست؟ مال این است که مؤمن حجاب زمان و مکان را از میان برمی دارد و از حجاب زمان و مکان عبور می کند و به این [حقیقت] می رسد که **كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءُ** و **كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءُ**^{۱۰} دیگر نه محدود به مکان معینی است و نه محدود به زمان معینی. کربلا همه‌ی مکان‌های عالم را می گیرد؛ عاشورا همه‌ی تاریخ خلقت را در برمی گیرد. **كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءُ** و **كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءُ!** لذا دوست اهل بیت علیهم السلام در متن حادثه حضور پیدا می کند..

همان‌طور که دیده‌اید، در طول ده سالی که جلسات ما برقرار بوده، هیچ هفته‌ای نبوده مگر اینکه جلسه با زیارت عاشورا شروع شده و می بینید وقتی زیارت عاشورا خوانده می شود، جلسه چه حالتی دارد! های‌های گریه می آید! گویا در خود صحنه هستیم. مثل اینکه جلوی چشمش می بیند که اهل بیت علیهم السلام چطور قلم‌قلم می شوند! شیعه و دوست اهل بیت علیهم السلام از حجاب زمان و مکان عبور می کند؛ لذا همین‌جا که شما دارید زیارت عاشورا می خوانید کربلاست. خدا شاهد است اگر چشمتان باز شود، می بینید که همین‌جا کربلاست و همه‌ی آن صحنه‌ها را همین‌جا می بینید! منتها چون تحملش سخت است، خدا پرده انداخته است. اگر پرده کنار برود، خدا می داند چه دیده می شود! اینکه فرمودند هر جا اسم

۱۰. از اقوال اهل معرفت.

اباعبدالله الحسین علیه السلام بیاید همان جا قبّه‌ی حضرت است، اغراق نکردند؛ تشبیه و تعبیر ادبی نکردند؛ خدا می‌داند همین است. همین جا که می‌نشینید زیارت عاشورا می‌خوانید اگر چشمتان باز باشد می‌بینید که در کنار ضریح اباعبدالله علیه السلام نشست‌اید و اگر کمی دیگر عبور کنید می‌بینید روز عاشورا است و کنار پیکر غرق به خون اباعبدالله علیه السلام و اصحابش نشست‌اید و می‌گویید: **السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا اَبَاعَبْدِاللّٰهِ!**

به این خاطر است، که حالا هم که می‌گویند شب هفتم محرم است و آب را بر خیام بستند، شیعه تکان می‌خورد و شیرازه‌ی همه‌چیز به هم می‌ریزد. دیده‌اید که در سه روز آخر دهه‌ی اول ماه محرم، اصلاً خانواده‌ها خانواده نیستند؛ نه زن خبر از شوهر دارد، نه شوهر خبر از زن دارد، نه پدر و مادر خبر از بچه‌ها دارند، همه سراسیمه ولو هستند! و همان‌طور که عرض کردم این قحط آب ظاهری بود؛ اما قحط آب حقیقت، یعنی آب محبت! آب ولایت هم قطع بود.

🌸 در کربلا هم قحط آب بود، هم قحط محبت. (۳۰:۳۳)

فقط این‌طور نبود که آب پیدا نشود و از تشنگی جسمانی رنج ببرند. آنجا بویی از محبت، بویی از عطوفت و انسانیت استشمام نمی‌شد. دیدید چه کردند! به هیچ کس رحم نکردند. به پیر، جوان، زن، مرد، به طفل خردسال! آخر بچه‌ی شش‌ماهه چه جرمی دارد؟! و بچه‌ی ده‌ساله! پسر امام حسن مجتبی علیه السلام که آخرین شهید کربلا قبل از اباعبدالله الحسین علیه السلام است. وقتی حضرت از اسب بر زمین افتادند و در گودی قتلگاه بودند، این بچه خودش را با اصرار از دست عمّه‌اش رها کرد و دوان‌دوان به سمت اباعبدالله علیه السلام آمد. بعد آن خبیث که شمشیر بلند کرد تا حضرت را به شهادت برساند، عبدالله بن الحسن علیه السلام دستش را بلند کرد... دست کوچک این بچه...! و چطور آغوش اباعبدالله علیه السلام قتلگاه این طفل شد! بویی از عطوفت نیست! بویی از شفقت نیست! آنجا قحطی آب حقیقت است. غیر از آب ظاهری، همه‌ی رودهای عطوفت و انسانیت و محبت بسته شده؛ بویی از عطوفت نیست. دیدید با زن‌ها چه کردند؟ خیمه‌ها را چه کردند؟ بچه‌های یتیم داغ‌دیده را چگونه شب یازدهم آواره‌ی بیابان‌ها کردند. بوی عطوفت نمی‌آید.

لذا در کربلا هم قحط آب بود، هم قحط محبت! این طبیعت دنیاست؛ دنیا این طوری است. لذا اگر گفتید **كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءُ وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءُ!** و در کربلای زمان، در کربلای زمین، و در عاشورای زمان بی محبتی دیدید، طبیعی است. اگر نیازهای ظاهریتان را از شما دریغ داشتند، طبیعی است. آنچه از نیازهای ظاهری که حق شماست، همان آب ظاهری است که عطشناک و خواستار اوید. اگر دیدید از آن عطوفت، محبت و انسانیت هم بویی نمی آید، آب باطن است، و این طبیعت کربلاست. اگر کربلایی شدید، بدانید هر دوی اینها را از شما دریغ خواهند کرد. همیشه کربلا این طور است. همیشه عاشورا این طور است. ولذا آنهایی که حسینی هستند، باید در کربلای سرزمین خودشان و در عاشورای دوران و زمان خودشان آماده باشند. باید خودشان را آماده کنند تا هم حقوق ظاهریشان تزییع شود و هم با بی مهری با آنها رفتار کنند. این طبیعت دنیاست. حافظ خیلی قشنگ می گوید:

زان یار دلنوازم، شکری است با شکایت	گر نکته‌دان عشقی خوش بشنو این حکایت
بی‌مزد بود و منت، هر خدمتی که کردم	یا رب مباد کس را مخدم بی‌عنایت
رندان تشنه لب را آبی نمی‌دهد کس	گویی ولی‌شناسان رفتند از این ولایت
در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کانجا	سرها بریده بینی، بی جرم و بی جنایت

این طبیعت دنیاست. اگر به زلف اباعبدالله علیه السلام پیچیدید و زلفتان را به زلف او گره زدید، دیگر بدانید که صحنه‌ی کربلا صحنه‌ی شهادت است؛ صحنه‌ی جان دادن است. سرها بریده بینی، بی جرم و بی جنایت! بنابراین در کربلا هم قحط آب بود، هم قحط محبت.

✿ عصر عاشورا پس از به شهادت رسیدن تمامی اصحاب و خود اباعبدالله علیه السلام و به آتش کشیده شدن و غارت خیمه‌ها، در عالم حقیقت، مولایمان امام حسین علیه السلام بلند شدند و سر مبارکشان را به بدن خود ملحق فرمودند. سپس سرهای یک‌یک اصحاب را نیز به بدن‌های

آنها ملحق نمودند. (در عالم حقیقت؛ نه در عالم ظاهر) و آنها پیرامون حضرت نشستند. (همه‌ی اصحاب نشستند؛ همه‌ی آنها تشنه هم بودند.) آنگاه حضرت کف یکی از دستان خود را به صورت پیاله درآورده و از انگشت دست دیگرشان آبی درون آن جاری ساختند و همه‌ی اصحاب را سیراب نمودند. آنگاه مجلسی برپا شد که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان و حضرت زهرا و امام مجتبی و همه‌ی انبیاء و اولیاء علیهم السلام در آن حضور داشتند و امام حسین علیه السلام به شکرانه‌ی موفقیتی که خداوند در روز عاشورا نصیب آن حضرت و اصحاب بزرگوارش نموده بود مهمانی برگزار کردند و از همه‌ی انبیاء و اولیاء پذیرایی نمودند. (۳۶:۱۰)

صورت ظاهر، پیکرهای غرق به خون و قطعه قطعه شده سه شبانه‌روز در دشت تفتیده‌ی کربلا افتاده بود؛ زیر آفتاب داغ و بادهای تند صحرای کربلا افتاده بود؛ اما در عالم حقیقت این‌طور نبود. می‌دانید که ائمه علیهم السلام در حدیث معرفت به نورانیت فرمودند: کشتگان ما کشته نشده‌اند و کسانی که از ما مرده‌اند، نمرده‌اند. **إِنَّ مَيِّتَنَا لَمْ يَمُتْ!**^{۱۱} لذا در عالم حقیقت کدام مرگ؟! کدام شکست؟! صورت ظاهر، لشکریان عمرسعد گمان می‌کردند که اباعبدالله علیه السلام و اصحابشان را شکست داده‌اند؛ اما کدام شکست؟ مگر ولیّ خدا شکست می‌خورد؟! آنها پیروز همیشه‌ی تاریخ هستند؛ لذا در عالم حقیقت جشن گرفتند. ولذا آن بزرگانی هم که اهل آشنایی با عالم حقیقتند، مردّد مانده‌اند که اصلاً عاشورا باید جشن گرفت یا سوگواری کرد؟! در ادامه‌ی شرح مصباح، جمله‌ای را از لهوف سیدبن طاووس خواهیم خواند که ایشان همین نکته را اشاره کرده است.^{۱۲}

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

۱۱. علوی، مناقب، ص ۷۴؛ یزدی حائری، الزام‌النّاصب، ج ۱، ص ۳۹ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۶.

۱۲. مصباح‌الهدی، ص ۳۱۰.

صلوات را که می‌دانید چیست! حقیقت صلوات همان مائی است که گفتیم؛ [حقیقت صلوات] آب است! انسان غذا که می‌خورد یک جرعه آب باید بخورد تا غذا پایین برود؛ و الا روی هم جمع می‌شود و رودل می‌کند؛ نمی‌تواند هضم کند. صلوات همین است. در عبادات هم دیده‌اید؛ مثلاً در دعا‌های صحیفه‌ی سجّادیه، یک مقدار دعاست، بعد در واقع یک لیوان صلوات می‌نوشید، بعد معارف دیگر. علم و معرفت مثل غذاست و صلوات و محبت مثل آب؛ باید کنار غذا آب خورد تا غذا جذب بدن و هضم شود.

🌸 چه در بین اهل مجاز و چه در بین عرفا، هیچ‌جا عشقی مانند آنچه در عاشورا است، طلوع نکرده است. (۴۰:۰۷)

چه عشق مجاز چه عشق حقیقت، هر جا بگردید، در ادبیات همه‌ی ملت‌های دنیا بگردید، داستان‌های زیادی درباره‌ی عاشق و معشوق‌ها چه به نثر چه به نظم نوشته شده، خیلی هم زیبا و لطیف، همه را بخوانید، هم این داستان‌ها را و هم آثار عرفا که بحث محبت و عشق حقیقی و الهی را مطرح کرده‌اند و خاطرات عرفا و اولیاء خدا را نقل کرده‌اند، هیچ‌جا بلااستثناء حتی در مورد انبیاء عظام، هیچ‌جا جلوه‌ی عشق به تمامیت کربلا نیست. حضرت عشق مطلق، وجود مقدّس ابوالحسن‌الحسین علیه السلام است. برای روشن‌تر شدن این حقیقت، ویژگی‌های عشق حقیقی را مرور کنیم. اگر عزیزان خاطرشان باشد در کتاب شراب طهور نوشته‌ام (و فایل‌های صوتی آن هم در سایت موجود است) که عشق راستین با عشق ادّعایی و توخالی چه فرقی دارد. شاخصه‌های متعدّدی دارد؛ فقط مرور می‌کنم؛ به آن گستردگی نمی‌توانم توضیح دهم. عزیزان به کتاب یا فایل صوتی این مباحث مراجعه کنند، مشروحش گفته شده. اینجا فقط به اجمال برمی‌شماریم؛ شما خودتان مقایسه کنید؛ ببینید جای دیگری جز کربلا داریم که این حقایق در آن تحقق پیدا کرده باشد؟

اولین شاخصه‌ی عشق حقیقی: شوق دیدار و وصال.

وقتی کسی عاشق چیزی شد، عاشق کسی شد، طالب دیدار و وصال او می‌شود. قطعاً معشوق گوشه‌ی چشمی به او نشان داد که دل از عاشق برد. گوشه‌ای از جمال خودش را آشکار کرد که عاشق این‌طور به معشوق دل باخت؛ اما یک گوشه را نشان داد؛ همه‌اش را که نشان نداد. حالا که او دل باخت، طالب می‌شود که بقیه‌ی آن جمال را هم ببیند؛ شوق دیدار و وصال به او دست می‌دهد. این اولین شاخصه‌ی عشق حقیقی است. عاشق، حتی در عشق مجاز، مشتاق دیدار معشوق است. عاشق از هر چیزی که مانع دیدار و وصال می‌شود، متنفر است و بدش می‌آید؛ دلش می‌خواهد از شر آن نجات پیدا کند تا بتواند معشوقش را ببیند؛ تا بتواند به معشوقش برسد. غیر از این است؟! خب چه چیزی حجاب عاشق خداست که می‌خواهد به لقاءالله نائل شود؟ گفت:

حجاب چهره‌ی جان می‌شود غبار تنم	خوش آن دمی که از آن چهره پرده برفکنم
مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک	چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم
خرم آن روز که پرواز کنم تا بر دوست	به هوای سر کویش پر و بالی بزنم

این بدن قفس است؛ لذا می‌خواهد از قفس تن نجات پیدا کند تا بتواند جمال محبوبش را ببیند و به وصال محبوبش نائل شود؛ لذا کسی که مشتاق لقاءالله است، مشتاق وصال حقّ متعال است، طالب موت است! از مرگ نمی‌ترسد و مرگ در کامش تلخ نیست. دیدید آن نوجوان سیزده ساله‌ی امام مجتبی علیه السلام را؟! وقتی اباعبدالله علیه السلام شب عاشورا به اصحاب بشارت دادند که فردا همه شهید می‌شوید و نشان دادند که بعد از شهادت چه در انتظار شماست، قاسم بن الحسن علیه السلام پشت بزرگترها نشسته بود؛ مثلاً خودش را به حساب نمی‌آورد. بعد که مجلس پراکنده شد، خدمت عمو آمد و عرض کرد: عمو جان! وعده‌هایی که به اصحاب دادید، نصیب من هم می‌شود؟ من هم فردا شهید می‌شوم؟ حضرت اباعبدالله علیه السلام قبل از

اینکه جوابش را بدهند فرمودند: عزیزم مرگ در نظر تو چگونه است؟ گفت: **أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ**:^{۱۳} شیرین تر و پرحلاوت تر از عسل است! کسی که مشتاق لقاء خداست، مرگ در کامش تلخ نیست؛ مرگ برایش شیرین است. گفت:

مرگ اگر مرد است گو پیش من آی تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ

مرگ برای او شیرین و پرحلاوت است. این شاخصه‌ی اول شوق لقاء و وصال است. کجای عالم در همه‌ی عشق‌های مجازی و حقیقی جلوه‌ی این شوق را بزرگتر و بالاتر از کربلای اباعبدالله‌الحسین علیه السلام می‌شود دید؟ این‌طور جانبازی می‌کردند! این‌طور سرها را به دست گرفته بودند و به آستانه‌ی دوست تقدیم می‌کردند! نمونه‌اش را کجا داریم؟ نشان بدهید!

دومین شاخصه‌ی عشق حقیقی: انس با محبوب.

عاشق واقعی دلش می‌خواهد با محبوبش خلوت کند و دائم کنار محبوبش باشد. اگر اغیار بیایند، ناراحت است و اگر اغیار او را با محبوبش تنها بگذارند غرق شغف و شادی است. و اگر به اختیار خودش باشد می‌خواهد بیست و چهار ساعت با معشوق خلوت کند. این انس با حق متعال است؛ لذا اهل محبت حقیقی، اهل مناجات و اهل خلوت‌های عبادی هستند؛ اهل نرد عشق باختن و راز دل گفتن در خلوت‌های راز و نیاز با حق متعالند؛ این خلوت‌ها را دوست دارند. این را هم در عالم نگاه کنید! کجا بزرگتر از کربلا می‌بینید؟ شب عاشورا را یادتان هست؛ روز تاسوعا حضرت اباعبدالله علیه السلام حضرت ابوالفضل علیه السلام را فرستادند و خواستند که از لشکر عمر سعد یک شب دیگر مهلت بگیرند. حضرت فرمودند: خدا می‌داند که من تلاوت قرآن را، نماز را، و عبادت و راز و نیاز با خدا را با همه‌ی وجودم دوست می‌دارم. می‌خواهم یک

۱۳. مو سوعة الامام الحسین علیه السلام، ج ۳، ص ۱۱۵ و ج ۱۲، ص ۲۱۸ و ج ۱۳، ص ۱۰؛ خ صیبي، هداية الكبرى، ص ۲۰۴؛ محدث قمی، نفس المهموم، ص ۲۰۸ و بحرانی، مدينة معاجز الائمة، ج ۴، ص ۲۱۵.

شب دیگر از این لذت بزرگ بهره‌مند شوم. در روایات داریم که آن شب **لَهُمْ دَوَىُّ كَدَوَىِّ النَّحْلِ**:^{۱۴} این گروهی که خودشان را برای شهادت فردا آماده کرده بودند تا صبح بیدار بودند و مثل صدایی که از کندوی زنبور عسل برمی‌خیزد، صدای راز و نیازها و تلاوت قرآن‌ها و ذکر و نمازهایشان به گوش می‌رسید. **شاخصه‌ی سوم: عاشق راستین اهل خوف و خشیت است.**

عاشق راستین دلش می‌لرزد که نکند کاری کنم که از نظر محبوبم بیفتم! نکند محبوب مرا براند! نکند کاری از من سر بزند که محبوب از من قهر کند! نکند محبوب مرا به حضور نپذیرد و حجابی بین خودش و من قائل شود! و... عاشق حقیقی دلش می‌لرزد؛ با همه‌ی وجود می‌ترسد؛ اهل خشیت است.

این خوف و خشیت را هم در لشکر اباعبدالله علیه السلام و اصحاب حضرت ببینید. خوف ظاهری وجود ندارد. از چه بترسند؟ دیدید وقتی که حرّ سر راه امام حسین علیه السلام را گرفت و گفت نمی‌گذارم حرکت کنید، حضرت فرمودند: **أَتَخَوَّفِي بِالْمَوْتِ؟**^{۱۵} یا **أَتَخَوَّفِي بِالْقَتْلِ؟** تو می‌خواهی مرا با مرگ بترسانی؟! ترس ظاهری اصلاً در بین آنها نیست؛ اما همه دلشان می‌لرزد که نکند روز عاشورا تقدیر عوض شود و توفیق جانبازی و شهادت در راه خدا از دستشان برود! با همه‌ی وجود نگران بودند. عاشق، خائف است؛ خشیت دارد؛ دل تو دلش نیست.

شاخصه‌ی چهارم: یاد و توجه.

عاشق یک لحظه از معشوق غافل نیست. دائماً حواسش پیش معشوق است. دائماً معشوق در دلش حضور دارد و در فکرش به او می‌اندیشد. هیچ‌چیز نمی‌تواند او را از یاد و توجه معشوق غافل کند. هیچ‌چیزی! همه‌ی حواسش سراغ معشوقش است. همه چیز را می‌دهد تا به معشوق برسد. یاد خدا را در صحنه‌ی

۱۴. سیدین طاووس، لهوف، ص ۹۴؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴ و خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۳۵۵.

۱۵. ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۱۷۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۹۶ و مرقم، مقتل، ص ۱۸۸: **أَفَالَمْؤْتِ تُخَوَّفِي؟**

عاشورا ببینید چطور است! یاد اباعبدالله علیه السلام را در بین اصحاب ببینید چگونه است! برایتان گفته‌ام که وقتی مسلم بن عوسجه لحظه‌های آخر عمرش را طی می‌کرد، زمین افتاده بود و نفس‌های آخر را می‌کشید، حبیب بن مظاهر بالای سرش آمد و گفت: مسلم اگر وصیتی داری بگو؛ گرچه من هم چیزی بیش از تو زنده نخواهم ماند؛ ولی دلم می‌خواهد اگر بتوانم کاری بکنم. مسلم به‌عنوان وصیت چه کرد؟ نگاهش را به سمت اباعبدالله‌الحسین علیه السلام برگرداند و گفت: بر تو باد به این مرد! نکند حسین را تنها بگذاری!^{۱۶} در آن لحظه هم به هیچ چیز جز محبوب فکر نمی‌کنند. همه‌ی وجودشان را محبوب گرفته است. هیچ چیز نمی‌تواند آنها را از محبوب غافل کند. **رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ**^{۱۷} رادمردانی که نه هیچ تجارت و بیع دنیوی و نه هیچ تجارت و بیع اخروی آنها را از ذکرالله باز نمی‌دارد. و ذکر خدا، ولی اعظم خداست. حقیقت ذکر، ولی اعظم خداست. **رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ** نه فقط تجارت دنیوی، حتی بهشت و حور و غلمان هم نمی‌تواند آنها را بازدارد.

در بحث‌های عاشورا عرض کرده‌ام که شب عاشورا وقتی حضرت اتمام حجت کردند و بیعت‌ها را برداشتند، فرمودند: بروید! چراغ‌ها را خاموش کردند و دوباره که چراغ‌ها روشن شد، اصحاب، خدمت حضرت مانده بودند. حضرت فرمودند: حالا که ماندید بدانید فردا شهادت است؛ اما بیایید نشان‌تان بدهم که بعد از شهادت چه در انتظار شماست. بین دو انگشت خود را باز کردند و فرمودند: نگاه کنید! بهشت را نشان‌شان دادند؛ اما همه‌ی اصحاب یا برجستگانی از اصحاب اباعبدالله علیه السلام وقتی حضرت انگشتشان را باز کردند و فرمودند نگاه کنید، اینها خیره خیره در چشمان اباعبدالله علیه السلام نگاه می‌کردند. یا اباعبدالله! ما

۱۶. ابومخنف، وقعة الطّف، ص ۲۲۶؛ ابن‌نماحلی، مثير الاحزان، ص ۶۳؛ موسوعه الامام الحسين علیه السلام، ج ۳، ص ۵۵۳ و ج ۱۵، ص ۵۹۹ و ج ۱۶، ص ۹۷۱؛

۱۷. سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۷.

به بهشت نگاه کنیم؟ وقتی تو هستی؟ بهشت ما تویی! **يا نَعِيمِي وَ جَنَّتِي وَ يا دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي!**^{۱۸} بهشت ما تویی! نعمت ما تویی! دنیای ما تویی! آخرت ما تویی! ما به چه نگاه کنیم؟ به حور و غلمان نگاه کنیم وقتی تو هستی؟!

شاخصه‌ی پنجم: عاشق حقیقی سرور و حزنش تابع عشقش است.

هیچ چیزی جز رضایت معشوق، جز نزدیک شدن به محبوب، نمی‌تواند عاشق را خوشحال کند. اگر همه‌ی عالم را به او بدهند، سر سوزنی خوشحال نمی‌شود؛ کما اینکه اگر همه‌ی عالم را هم از او بگیرند، سر سوزنی غمگین نمی‌شود. تنها چیزی که می‌تواند محزونش کند هجران است؛ فراق و دوری از محبوب است؛ و تنها چیزی که می‌تواند او را مسرور کند، رسیدن به وصال محبوب است. عاشق راستین این است. پس اگر کسی را چیز دیگری خوشحال یا غمگین کرد، بداند که عاشق راستین نیست؛ عشقش هنوز ناخالصی دارد؛ هنوز محبتش خالص و تمام نیست. باز این را در صحنه‌ی کربلا ببینید!

شاخصه‌ی ششم: عاشق راستین جز محبوب هیچ‌چیز را نمی‌بیند.

حتی در عشق مجاز، اگر عاشق راستینی وجود داشته باشد، شش‌دانگ حواسش سراغ اوست. فرض کنید در این جمع یک نفر معشوق او باشد، اصلاً دیگران را نمی‌بیند؛ کی آمد؟ کی رفت؟ کی در جلسه بود؟ کی نبود؟... گوشش هم جز صدای او نمی‌شنود؛ کی چه گفت؟ کی ساکت بود؟ کی حرف زد؟ اصلاً **حُبُّكَ الشَّيْءُ [لِلشَّيْءِ] يُعْمِي وَ يُصِمُّ!**^{۱۹} محبت تو به یک چیز، تو را کر و کور می‌کند. کور می‌کند از دیدن جز معشوق، و کر می‌کند از شنیدن صدای جز محبوب. لذا:

۱۸. مجلسی، زادالمعاد، ص ۴۱۲ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، مناجات‌خمس‌عشرة، مناجات‌المریدین.

۱۹. صدوق، من‌لایحضر، ج ۴، ص ۳۸۰ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۶۵: **لِلشَّيْءِ**؛ سیدر ضی، مجازات‌التبویة، ص ۱۷۱ و عروسی‌حویزی، نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۱۰: **الشَّيْءِ**.

مردان خدا پرده‌ی پندار دریدند یعنی به جهان غیر خدا هیچ ندیدند

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند! هیچ چیز را نمی‌بیند. اصحاب اباعبدالله علیهم‌السلام را نگاه کنید! ببینید چطور همه‌ی وجودشان غرق اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام است. آن همه نعره و عربده‌کشی‌های لشکر عمرسعد را اصلاً نمی‌بینند.

شاخصه‌ی هفتم: ایثار در راه معشوق.

عاشق همه‌ی هستیش را در راه معشوق می‌بازد؛ حتی خواسته‌هایش را در راه معشوق می‌بازد؛ ایثار می‌کند؛ خواست معشوق را بر خواست خودش برمی‌گزیند. مصادیق این را اگر بخواهم در کربلا بگویم بحث خیلی به درازا می‌کشد. خودتان مقایسه کنید و ببینید. همه‌چیز را دادند! این دوبیتی بیان حال اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام است:

تَرَكْتُ الْخَلْقَ طُرّاً فِي هَوَاكَ وَ أَيَّمْتُ الْعِيَالَ لِكُنَىٰ أَرَاكَ

وَلَوْ قَطَعْتَنِي فِي الْحُبِّ إِرْبَا لَمَا حَنَّ الْفُؤَادُ إِلَىٰ سِوَاكَ^{۲۰}

من همه‌ی خلق را یکسره در راه عشق تو ای خدا، ترک کردم؛ و زن و فرزند خودم را هم در راه دیدار تو یتیم کردم. اگر مرا در راه عشق خودت ارباً اربا کنی، قلم قلم کنی ای خدا! دل من حسین جز به سوی تو پرواز نمی‌کند و پر نمی‌کشد.

از تو ای دوست نگسلم پیوند گر مرا بگسلند بوند از بند

۲۰. حائری محلاتی، معراج‌المحبّه (لهوف منظوم)، ص ۹۸.

همه چیز را داد؛ همه چیز را ایثار کرد؛ جوانش را، طفلش را، زن و دخترش را، دوستش را، بستگانش را، اصحابش را و هر چه که داشت، همه را در طبق اخلاص گذاشت! این چنین عشق بازی را شما هیچ کجای تاریخ نمی بینید. هیچ کجای تاریخ نمی بینید!

هشتمین شاخصه‌ی عشق حقیقی: در برابر معشوق از خود رأی و سلیقه نداشتن.

عاشق حقیقی در برابر معشوق صاحب رأی نیست. خودش را صاحب تشخیص نمی داند. در ست آن چیزی است که محبوب من درست می داند! زیبا و خواستنی آن چیزی است که محبوب من می پسندد! نه سلیقه‌ی علی حده‌ای در برابر معشوق دارد؛ نه تشخیص و تمیز علی حده‌ای در برابر معشوق.

شاخصه‌ی نهم: رضا به کرده‌ی دوست.

هر چه محبوب می کند دوست داشتنی است. گفت: هر چه آن خسرو کند شیرین بود. البته رضا دارای مراتبی است که من هریک از اینها را چون قبلاً گفته‌ام، اینجا فقط عناوین را عرض می کنم. و باز همین را شما در کربلا ببینید! امام حسین علیه السلام فرمودند: **رَضِيَ اللهُ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ**:^{۲۱} آن چیزی که خدا می پسندد و مورد رضایت خداست، همان مورد رضایت ما اهل بیت است؛ ما در برابر خدا سلیقه‌ی علی حده‌ای نداریم. **وَ مَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ**:^{۲۲} مشیت و خواست ایشان در مشیت حضرت حق مُندک است. عاشق حقیقی این طور است. کربلا را ببینید! هر چه خدا پیش می آورد با شوق و اشتیاق و لذت پذیرا هستند. هر چه پیش می آورد!

شاخصه‌ی دهم: خود را برای و فدای محبوب خواستن.

۲۱. سید بن طاووس، لهوف، ص ۶۰؛ ابن نماحلی، مثير الاحزان، ص ۴۱؛ خوارزمی، مقتل، ج ۲، ص ۸ و موعود الامام الحسين علیه السلام، ج

۲، ص ۱۲۳.

۲۲. سوره‌ی تکویر، آیه‌ی ۲۹.

اگر عاشق، معشوق را برای خودش می‌خواهد، فی‌الواقع عاشق خودش است. می‌خواهد معشوق را خرج خودش کند. می‌خواهد خودش از رسیدن به معشوق لذت ببرد. او عاشق خود است؛ عاشق معشوق نیست. معشوق وسیله‌ی لذت اوست. او خودش و لذت خودش را دوست دارد؛ نه معشوق را. معشوق را برای خودش می‌خواهد. می‌خواهد معشوق را خرج لذت بردن خودش بکند. اینکه عشق نیست! عشق، خود را برای معشوق خواستن است؛ خود را فدای محبوب خواستن است. لذا اگر خشنودی محبوب در این است که من از او دور باشم، طالب دور شدن است. یک دوبیتی از باباطاهر هست که می‌گوید: بروید از حاجیان بپرسید که این قدر که من دورم کافی است یا باز هم دورتر بروم تا محبوبم راحت‌تر باشد؟ گفت:

وصال و قرب چه باشد رضای دوست طلب که حیف باشد از او غیر از این تمنّایی

می‌خواهد خودش را خرج معشوق کند؛ نه محبوب را خرج لذت بردن خودش. خود را برای او می‌خواهد؛ نه او را برای خودش. خود را فدای او می‌خواهد؛ نه او را فدای خودش. و این ماجرا را در کربلا ببینید!

شاخصه‌ی یازدهم: تویی و تبری.

عاشق حقیقی، دوستداران معشوقش را دوست می‌دارد. البته این در عشق حقیقی و مجازی فرق می‌کند. این یکی از محک‌هایی است که با آن می‌شود عشق مجازی و حقیقی را کاملاً تمیز داد. در عشق مجازی، عاشق انحصارطلب است و معشوق را فقط برای خود می‌خواهد. دلش می‌خواهد معشوق را جایی قایم کند و فقط خودش او را بشناسد و فقط خودش با او رابطه داشته باشد؛ اما عاشق حقیقی می‌رود سر همه‌ی کوچه و بازارها داد می‌زند: آی مردمی که دنبال یک معشوق دوست‌داشتنی هستید، بیایید معشوق مرا ببینید! این عشق حقیقی است. می‌رود دنبال عاشق می‌گردد و برای معشوق خودش عاشق درست می‌کند. شما دنبال این نیستید که برای خدا عاشق درست کنید؟! مردم را پیدا کنید و با خدا آشنا کنید تا عاشق خدا شوند؟! دنبال این نیستید که برای اهل بیت علیهم‌السلام عاشق درست کنید؟! نمی‌گویید

امام حسین علیه السلام فقط مال من است؛ هیچ کس او را نشناسد. می‌روید اینجا و آنجا داد می‌زنید: بیایید امام حسین علیه السلام را ببینید که چقدر دوست‌داشتنی است! بیایید شما هم عاشق امام حسینی علیه السلام شوید که من عاشقش شده‌ام! اما در عشق مجاز این‌طور نیست.

علی‌ای‌حال تولی یعنی دوست داشتنِ دوستداران معشوق و دوست داشتن کسانی و چیزهایی که معشوق دوست می‌دارد. نقطه‌ی مقابلش تبری است؛ یعنی بیزار بودن از دشمنان معشوق؛ منزجر بودن از کسانی که معشوق با آنها دشمن است؛ منزجر بودن از چیزهایی که معشوق از آنها بیزار است؛ چه خصوصیات چه خلقیات چه رفتارها؛ هرچه معشوق از آنها منزجر است. معیار تولی و تبری، معیار دوست داشتن و منزجر بودن، برای عاشق حقیقی، معشوق است. جدای از معشوقش هیچ [احساسی ندارد]. حالا ببینیم آیا ما این‌گونه هستیم؟ همه‌ی دوست داشتن‌هایمان تابع این است که خدا این را دوست دارد؟ اهل-بیت علیهم السلام این را دوست دارند؟ همه‌ی دشمنی‌هایمان تابع این است که اینها چون دشمن اهل‌بیت علیهم السلام هستند ما دشمنشان هستیم؟ چون دشمن خدا هستند دشمنشان هستیم؟ یا یک مقدار نفسانیات ما هم خدای نکرده در دوستی‌ها و دشمنی‌هایمان حضور دارد؟ این تولی و تبری مطلق را در صحنه‌ی کربلا ببینید! این دو صفی که روبه‌روی هم ایستاده‌اند، ظهور کامل تبری و تولی هستند. عشق ورزیدن به خدا و به اباعبدالله‌الحسین علیه السلام و آن تنفر و انزجار از یزید و یزیدیان را ببینید که چطور به تمامیت خودش در اصحاب اباعبدالله علیه السلام ظهور کرده است!

دوازدهمین خصوصیت یا شاخصه: محبت فراگیر و رهایی از خودخواهی.

کسی که محب واقعی خداست، به همه‌ی عالم عشق می‌ورزد. گفت:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عا شقم بر همه عالم که همه عالم از او ست

لذا امام حسین علیه السلام نه فقط اهل بیت و اصحابش را دوست دارد؛ حتی با لشکر مقابل هم با محبت سخن می گوید؛ چون در باطن، آنها دو وجه دارند؛ یک وجه ظاهری که الان در سپاه شقاوت ایستاده اند و یک جنبه‌ی وجودی که بالاخره مخلوق و مصنوع خدایند. یک فطرت الهی دارند، و یک لایه‌ی رویینی که فطرت را خفه کرده است. از نظر فطرت الهی، گفت:

چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد موسی‌یی با موسی‌یی در جنگ شد

این رنگ را که پاک کنید، آن وقت می‌بینید که دوست‌داشتنی می‌شود. لذا در مقاتل نقل کرده‌اند که وقتی شمر لعین روی سینه‌ی مبارک اباعبدالله‌الحسین علیه السلام نشست، حضرت بی‌حال بودند؛ آن قدر خون از بدن مبارکشان رفته بود که از رمق رفته بودند و چشم‌ها را روی هم گذاشته بودند؛ شمر وقتی آمد روی سینه‌ی اباعبدالله علیه السلام نشست، حضرت چشمان خود را باز کردند؛ خنجر را به دست گرفته بود که سر حضرت را جدا کند؛ نقل کرده‌اند که حضرت چشمانشان را باز کردند و لبخندی به شمر زدند. این چه روحیه‌ای است؟! خدا می‌داند! به شمر، به قاتلی که آمده سر از پیکرش جدا کند، وقتی نگاه می‌کند لبخند می‌زند! او چه می‌بیند که لبخند می‌زند؟

سیزدهمین شاخصه: حسن ظنّ و خوش‌بینی.

عاشق حسن‌ظنّ دارد. عاشقِ خدا خوش‌بین است. همه‌چیز را با دیده‌ی مثبت نگاه می‌کند. به هر چه نگاه می‌کند، جنبه‌های مثبت آن را می‌بیند. به هر کس نگاه می‌کند، ابعاد مثبت شخصیت او مورد توجهش قرار می‌گیرد. حسن‌ظنّ دارد و با نگاه زیبابین نگاه می‌کند، گفت:

منم که شهره‌ی شهرم به عشق ورزیدن منم که دیده زیالوده‌ام به بد دیدن

عاشق حقیقی، دیده‌اش را به بد دیدن آلوده نمی‌کند. و در صحنه‌ی کربلا نگاه کنید! یادتان است وقتی پسر مرجانه از زینب کبری علیها السلام پرسید: **كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ الْحُسَيْنِ؟**^{۲۳} کاری را که خدا با برادرت حسین کرد، چگونه دیدی؟ ایشان فرمودند: **مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً!**^{۲۴} این جلوه‌ی عشق تام زینب کبری علیها السلام است.

شاخصه‌ی چهاردهم: تنعم در طاعت و اهتمام در جلب رضایت دوست.

عاشق حقیقی خدای متعال در فرمان بردن از معشوقش لذت می‌برد؛ متنعم می‌شود. نه اینکه با انجام طاعات و عبادات خسته شود. خیر! با انجام طاعت، رفع خستگی می‌کند. وقتی از عالم کثرت خسته می‌شود، می‌گوید بروم دو رکعت نماز بخوانم، تا رفع خستگی کنم؛ نه اینکه بگویند نماز خواندم خسته شدم. پناه به خدا! عاشق و این حرف‌ها؟! تنعم در طاعت، یعنی هر چه می‌کند، لذت می‌برد. در روز عاشورا چقدر فشار بود؟! چقدر داغ؟ چقدر تشنگی؟ چقدر سختی؟ چقدر زخم؟ چقدر رنج؟ می‌توانید بالاتر از آن تصور کنید؟ اما دیدید امام سجّاد علیه السلام فرمودند: هر چه روز عاشورا بالا می‌آمد، هر چه داغ‌ها سنگین، کشته‌ها بیشتر، و عطش سنگین‌تر می‌شد، چهره‌ی پدرم و برجستگانی از اصحابش گلگون‌تر و بشاش‌تر می‌شد. تنعم در طاعت و اهتمام در جلب رضایت حق یعنی همین! همه‌ی تلاش این است که بتواند معشوقش را بیشتر راضی کند. چه کار کنم که بیشتر راضی و خشنود شود؟ حتی از بچه‌ی شش‌ماه‌اش هم نمی‌گذرد! می‌آورد و تقدیم می‌کند.

۲۳. موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۶، ص ۳۰ (به نقل از قندوزی، ینابیع المودة، ج ۳، ص ۸۷-۸۸): **بِأَخِيكَ الْحُسَيْنِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ ج ۱۰، ص ۸۹۵: بِأَخِيكَ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ سَيِّدِ بْنِ طَاوُوسٍ، لَهْفٍ، ص ۱۶۰؛ حائری، تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۳۶۳؛ خوارزمی، مقتل، ج ۲، ص ۴۷: بِأَخِيكَ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ شَبْرٍ، ادب الطّف، ج ۱، ص ۲۴۶: بِأَخِيكَ الْحُسَيْنِ.**
 ۲۴. موسوعة الامام الحسين عليه السلام، ج ۶، ص ۲۳ و ج ۱۰، ص ۸۹۵ و خوارزمی، مقتل، ج ۲، ص ۴۷ و سیدبن طاووس، لهوف، ص ۱۶۰ و حائری، تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۳۶۳ و شبر، ادب الطّف، ج ۱، ص ۲۴۶.

پانزدهمین شاخصه‌ی عشق حقیقی: آسایش خاطر و آرامش جان.

عاشق حقیقی خدا نه حزن دارد، نه نگرانی، نه اضطراب. **إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ.**^{۲۵} هیچ نگران نیست؛ غصه‌دار هم نیست. چرا؟ چون آنچه او بدان دلبسته است، نه از دست رفته و نه از دست رفتنی است که نگران از دست رفتنش باشد. کسی که به دنیا دل بسته، ممکن است دنیا از دستش برود و غصه‌دار شود. ممکن است الان دنیا را داشته باشد؛ ولی مضطرب است که نکند از دستم برود. اما کسی که به خدا دلبسته باشد، خدا از دست رفتنی است؟! لذا نگران چه باشد؟ معشوقش همیشه هست. ازلی و ابدی است. از دست رفتنی نیست که نگرانی و اضطراب داشته باشد، فلق و تشویش داشته باشد. هرچه هم که از جانب خدا می‌آید، به آن خشنود است. چون حسن‌ظن دارد، هرچه او می‌کند برایش جذاب و دوست‌داشتنی است.

شانزدهمین شاخصه: عاری بودن عشق از چشمداشت.

نمی‌دانم اگر این محک‌ها را به ما بزنند، از کجا سر درمی‌آوریم! پناه می‌بریم به خدا! بد نیست گاهی در خلوت‌ها خودمان را محک بزنیم. عشق راستین، تجارت و داد و ستد محبت نیست که چون به من محبت کرد خیلی دوستش دارم. عزیزم تو تاجری! داد و ستد محبت می‌کنی! چون خدا خیلی به من خوبی کرده، خیلی دوستش دارم. چون خیلی به من محبت دارد، من هم خیلی به او محبت دارم. این عشق نیست عزیز دل من! این داد و ستد است؛ تجارت محبت است. لذا اگر به تو محبت نکند، تو هم محبتت را از او دریغ می‌کنی و دیگر به او محبت نداری؛ از چشم‌ت می‌افتد و دیگر دوستش نداری؛ چرا؟ چون او به من بی‌مهر شده؛ بی‌محبت و بی‌توجه شده است. این که عشق نیست عزیز من! این تجارت است! عشق چیست؟ در پاسخ جفای یار، وفا نمودن! او جفا کند، تو وفا کنی! او قهر کند، تو مهر

۲۵. سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۶۲.

بورزی! این عشق است! والا اگر محبت تو مشروط به این است که او به تو محبت کند، تو عاشق نیستی؛ تو آمده‌ای معامله کنی؛ منتها در بازار محبت. محبت کنی تا به تو محبت کنند؛ یا چون به تو محبت کرده‌اند به آنها محبت پیدا کردی. این تجارت است؛ عشق نیست. واقعاً اگر ما را با این محک، بسنجند، کجای قضیه‌ایم؟ خدا را دوست داریم؛ چون خیلی خدای خوبی است؛ خیلی به ما خوبی می‌کند. حالا اگر یک روز خدا به تو خوبی نکرد، باز هم خدا را دوست داری؟ اهل بیت علیهم‌السلام را دوست داریم؛ چون خیلی باوفایند؛ دوستان باوفایی هستند. اگر روزی به تو جفا کردند، می‌خواهی محبت اهل بیت علیهم‌السلام را بگذاری زمین؟! محبت خدا و اهل بیت علیهم‌السلام مشروط به این است که آنها به تو محبت کنند؟! این تجارت محبت است! گفت:

هرچند بردی آبم روی از درت نتابم جور از حبیب خوش‌تر کز مدعی رعایت

عشق این است! عشق این است که همه‌ی آبرو و حیثیت فرد را هم ببرد؛ اما انسان یک ذره هم از محبتش کم نشود. آوازه‌ی کوه و بیابان و دشت و صحرایشان کرد؛ تشنه‌شان کرد؛ همه‌ی عزیزانشان را گرفت؛ همه‌ی خیمه‌هاشان را به آتش کشید؛ بین چطور پای محبت ماندند! محبت آنها مشروط به هیچ شرطی نبود. این محبت که بیاید و کامل شود، بین عاشق و معشوق یگانگی می‌آید. یگانگی ظهوراتی دارد. وقتی یکی شدند، آثار وجودیشان به دیگری سرایت پیدا می‌کند. [روایت بیماری حضرت سلمان را یادتان هست؛ سلمان فارسی چند روزی خدمت حضرت امیر علیه‌السلام نرسیده بود. وقتی خدمت حضرت رفت، فرمودند: سلمان چند روز است تو را نمی‌بینیم. عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! حقیقتش این است که مریض بودم؛ تب کرده بودم. حضرت فرمودند: عجب! من احساس می‌کردم دو سه روز است بدنم کمی گرم شده، پس تو تب کرده بودی که من این احساس را می‌کردم! ببینید یگانگی این است! مقابلش هم همین‌طور؛ یعنی دوست اهل بیت علیهم‌السلام هم همین‌طور است. در روایت دیگری ابی بصیر می‌گوید: **دَخَلْتُ عَلِيَّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه‌السلام وَ مَعِيَ رِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِنَا: خَدَمْتُ إِمَامَ صَادِقٍ عليه‌السلام رَسِيدَمُ وَ تَعَدَادِي مِنْ دُوسْتَانِ وَ اصْحَابِ**

ما هم همراه من بودند. **فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنِّي لَأَعْتَمُّ وَ أَحْزَنُ مِنْ غَيْرِ أَنْ أَعْرِفَ لِدَلِكِ سَبَبًا:** ابی بصیر به امام صادق علیه السلام عرض کرد: من بعضی وقت‌ها غمگین و محزون می‌شوم؛ اما هیچ سبب و علتی هم برایش پیدا نمی‌کنم. هیچ اتفاق بدی برایم نیفتاده؛ هیچ مشکلی برایم پیش نیامده؛ اما یک‌باره غم روی دلم می‌آید. احساس می‌کنم غمگینم. **فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: إِنَّ ذَلِكَ الْحُزْنَ وَ الْفَرْحَ يَصِلُ إِلَيْكُمْ مِنَّا:** امام صادق علیه السلام فرمودند: این غم و حزن، و شادی‌هایی که هیچ سببی برایش پیدا نمی‌کنید، از وجود ما به شما می‌رسد. بعضی وقت‌ها حس می‌کنید، عجب خوشحال و سر زنده‌اید، بعضی وقت‌ها هم حس می‌کنید، عجب گرفته و غمگینید. هیچ علتی هم برای هیچ‌یک پیدا نمی‌کنید. اینها از وجود ما به شما می‌رسد. **إِذَا دَخَلَ عَلَيْنَا حُزْنٌ أَوْ سُورٌ كَانَ ذَلِكَ دَاخِلًا عَلَيْنَا:** وقتی برای ما ائمه، برای ما اهل بیت حزن یا سروری می‌آید، از وجود ما به وجود شما سرایت می‌کند و داخل وجود شما می‌شود. **لَنَا وَ إِيَّاكُمْ مِنْ نُورِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ:**^{۲۶} به خاطر اینکه ما و شما دوستان و شیعیانمان از یک جنسیم؛ از نور خدای عزوجل هستیم. این روایت را هم قبلاً خوانده‌ام، حضرت فرمودند: اصلاً علت اینکه به شیعه، شیعه می‌گویند، **لأنهم خُلِقُوا مِنْ شِعَاعِ نُورِنَا**،^{۲۷} این است که از شعاع نور ما آفریده شده‌اند. یک حقیقت هستند؛ منتها در مراتب.

اللَّهُمَّ إِنَّ شِيعَتَنَا مِنَّا، خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طِبِّتِنَا وَ عُجْنُوا بِمَاءِ وَ لَائِنَا؛^{۲۸} **يَحْزَنُونَ بِحُزْنِنَا وَ يَفْرَحُونَ بِفَرْحِنَا.**^{۲۹} این روایت را سیدبن طاووس نقل می‌کند و می‌گوید در سرداب غیبت امام عصر ارواحنفاده به راز و نیاز با حضرت

۲۶. صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۹۳؛ مجلسی، مرآة العقول، ج ۹، ص ۱۱ و بحارالانوار، ج ۵، ص ۲۴۲ و ج ۵۸، ص ۱۴۵. با اندکی تفاوت: **وَ مَعِيَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا.**

۲۷. حافظ برسی، مشارق انوارالیقین، ص ۶۵؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۳؛ این روایت به این صورت هم نقل شده: **خُلِقَ شِيعَتُنَا مِنْ شِعَاعِ نُورِنَا:** دیلمی، غررالخبار، ص ۲۰۴.

۲۸. مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۰۳ و حافظ برسی، مشارق انوارالیقین، ص ۳۱۷، با اندکی تفاوت در عبارت.

۲۹. آمدی، غررالاحکم، ص ۲۳۳؛ صدوق، خصال، ج ۲، ص ۶۳۵ و ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ۱۲۳، به نقل از سایر ائمه علیهم السلام.

مشغول بودم که یک‌باره جمال دل‌آرای مهدی فاطمه صلوات‌الله‌وسلامه‌علیهما را دیدم. دیدم حضرت مشغول راز و نیاز با خدا هستند و این‌طور مناجات می‌کنند: خدایا شیعیان ما از اضافه‌ی گل ما آفریده شده‌اند؛ از جنس ما آفریده شده‌اند و وجودشان با آب ولایت ما عجین شده است؛ به‌خاطر حزن و اندوه ما محزون می‌شوند و به‌خاطر سرور و شادمانی ما مسرور می‌شوند. یک جنبه‌ی معنایی این عبارت آن است که مثلاً ما می‌فهمیم امروز تولّد فلان امام است، خوشحال می‌شویم؛ شادی می‌کنیم و جشن می‌گیریم. می‌فهمیم امروز شهادت فلان امام است، مجلس عزا بر پا می‌کنیم. این جنبه‌ی اختیاری و تشریحی آن است؛ اما این جمله‌ی امام عصر ارواح‌نافداه یک جنبه‌ی تکوینی هم دارد. **يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا**، یعنی وقتی ما اهل بیت محزون می‌شویم، اینها محزون می‌شوند؛ دست خودشان نیست و نمی‌دانند چرا؛ اما احساس می‌کنند، گرفته‌اند. وقتی ما اهل بیت خوشحالیم، اینها هم احساس خوشحالی می‌کنند و نمی‌دانند چرا. این‌طور حقیقت متصل است؛ یعنی وقتی عشق به تمامیت خودش می‌رسد، این یگانگی ایجاد می‌شود؛ لذا وقتی غم آمد و غصه‌دار شدید، و هیچ علت ظاهری هم پیدا نمی‌کنید، مثل عصرها و غروب‌های جمعه که دل انسان غمگین می‌شود، بدانید دل حجت خدا در آن زمان غمگین است!

علی‌ای حال تا اینجا تعدادی از شاخصه‌هایی را که می‌شود عشق حقیقی را از ادعای عاشقی متمایز کرد، دریافتیم و فهمیدیم معیارهایی که می‌شود عشق راستین و تمام‌عیار را با آن شناخت، چه چیزهایی است و حالا این جمله عمیق‌تر معنا پیدا می‌کند که: **چه در بین اهل مجاز و چه در بین عرفا، هیچ‌جا عشقی مانند آنچه در عاشورا است، طلوع نکرده است.**

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ